

کودک

شانس دوم

● کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، در گزارشی که به‌تازگی منتشر کرده، اعلام کرد بیش از نیمی از ۷.۱ میلیون کودک پناهنده نیازمند به تحصیل به مدرسه نمی‌روند. گزارش گام‌به‌گام آموزش پناهندگان در بحران، نشان می‌دهد که با افزایش سن پناهندگان، دسترسی آنها به آموزش سخت‌تر و سخت‌تر می‌شود؛ فقط ۶۳ درصد از کودکان پناهنده به مدارس ابتدایی می‌روند، درحالی‌که ۹۱ درصد کودکان جهان در سن تحصیل امکان حضور در مدرسه را دارند. در سراسر جهان، ۸۴ درصد از نوجوانان آموزش متوسطه دارند، درحالی‌که فقط ۲۴ درصد پناهندگان این فرصت را دارند. فیلیپو گراندی، دبیر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل گفت: «مدرسه جایی است که به پناهندگان فرصت دوم داده می‌شود. ما با فراهم‌کردن فرصت، مهارت و دانش لازم برای سرمایه‌گذاری در آینده خود را در اختیارشان قرار می‌دهیم». کاهش تعداد دانش‌آموزان پناهنده مقطع متوسطه پیامد مستقیم عدم اختصاص بودجه تحصیل پناهندگان است. در نتیجه UNHCR از دولت‌ها، بخش خصوصی، سازمان‌های آموزشی و اهداکنندگان می‌خواهد کمک مالی خود را با هدف شروع آموزش متوسطه برای پناهندگان اختصاص دهند. گراندی گفت: «ما باید در آموزش پناهندگان سرمایه‌گذاری کنیم یا بهای نسلی از کودکان محکوم از پیشرفت را بپردازیم. زنان و مردانی که قادر به زندگی مستقل نیستند، کار مناسب پیدا نمی‌کنند و نمی‌توانند در جامعه خود مشارکت کنند». طبق گزارش امسال، کمیساریا خواستار ورود پناهندگان و تحصیل سیستم‌های آموزش ملی به‌جای حضور در مدارس موازی غیررسمی است تا دانش‌آموزان از طریق مدارس پیش‌دبستانی، ابتدایی و متوسطه، یک برنامه درسی رسمی و شناخته‌شده در دنبال کنند. این به آنها امکان می‌دهد که بتوانند در دانشگاه یا آموزش حرفه‌ای، به تحصیلات بالاتری دست پیدا کنند. درحال‌حاضر حتی اگر نوجوانان پناهنده بر بحران‌ها غلبه کنند، پس از پایان تحصیلات دبیرستان فقط ۳ درصد شانس حضور در صندلی‌های دانشگاه و آموزش عالی را دارند، درحالی‌که در جهان این شانس برابر با ۳۷ درصد است. موضوع آموزش برای کودکان پناهنده در جهان امری ضروری است. در پایان سال ۲۰۱۸، بیش از ۲۵.۹ میلیون پناهنده در سرتاسر جهان وجود داشته‌اند که ۲۰.۴ میلیون نفر تحت‌نظر کمیساریای عالی پناهندگان قرار دارند. تقریبا نیمی از آنها زیر ۱۸ سال بودند و میلیون‌ها نفر در شرایط طولانی زندگی می‌کردند و امید زیادی برای بازگشت به خانه در آینده نزدیک برایشان وجود ندارد.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

شنبه ۳۰ شهریور ۱۳۹۸ • ۲۱ محرم ۱۴۴۱ • ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۲۹ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۵۸ • اذان مغرب ۱۹:۲۲ • اذان صبح فردا ۴:۲۸ • طلوع آفتاب ۵:۵۲

روزنفرها

کارتون خواب



اوسمانی سیمانکا



صندوق اجاره‌ای بانک رفاه کارگران

مکانی امن برای نگهداری اشیاء و دارایی های ارزشمند شما

مشمولان

- افراد حقیقی
- افراد حقوقی
- دارای حساب فعال

مدارک

- شناسنامه و کارت ملی
- یک قطعه عکس
- مبلغ ودیعه و کارمزد

ساعات کار صندوق

- در ساعت‌های کاری
- با ارائه کارت شناسایی

موارد استفاده

- هر گونه اسناد
- اوراق بهادار
- اشیاء و اموال مجاز

www.refah-bank.ir

bankrefahkargaran

مرکز فرا: ۰۲۱-۸۵۲۵

بانک رفاه کارگران

یادداشت

به مناسبت روز جهانی صلح روزنامه‌نگاری صلح



محمدمهدی فرقانی رئیس دانشکده علوم ارتباطات علامه طباطبایی

بگذارید حرف آخرین را همین اول به سبک هرم وارونه بزنم: روزنامه‌نگاری و روزنامه‌نگاران (رسانه‌ها) اگر در خدمت پیشبرد صلح، تفاهم، مدارا و هم‌زیستی و شکل‌دادن به جامعه‌ای اخلاقی نباشند، عدم‌شان به ز وجود.

روزنامه‌نگاری صلح با عادی‌سازی جنگ و تبدیل جهان به سیاه و سفید مقابله می‌کند و اجازه نمی‌دهد مردم با شایعات، پیش‌داوری‌ها و نیز ذهنیت‌سازی منابع قدرت تنها بمانند. روزنامه‌نگاری صلح بر این باور است که دموکراسی و صلح، محصول گفت‌وگو هستند و گفت‌وگو مستلزم آزادی بیان و تساوی. بنابراین در گفتمان روزنامه‌نگاری صلح همواره بر گفت‌وگو به عنوان راه دستیابی به توافق و برهیز از جنگ تاکید می‌شود.

روزنامه‌نگاری صلح، وجود اختلاف، تفاوت یا ظلم و تجاوز را نادیده نمی‌گیرد، اما در پی آن است که اختلاف‌ها و تنش‌ها، برجسته، بزرگ‌نمایی و رسانه‌ای نشود زیرا واقعیت زندگی انسانی بسیار انسانی‌تر، صلح‌آمیزتر و قابل تحمل‌تر از واقعیت‌های رسانه‌ای‌شده امروز است. این نوع روزنامه‌نگاری می‌کوشد پیوند و ارتباط میان جوامع و ملت‌ها را محکم‌تر و منسجم‌تر کند. بنابراین بر نقاط اشتراک و تفاهم تاکید می‌ورزد و از برجسته‌سازی اختلاف‌ها برهیز می‌کند.

نمونه‌های مثبت جوامع را ارائه می‌کند، ابعاد غیرانسانی کشمکش‌ها را نشان می‌دهد و حقیقت را به جای جانب‌داری می‌نشاند.

و در کلام نهایی؛ روزنامه‌نگاری صلح میان «خود» و «دیگری» مرزبندی نمی‌کند؛ چراکه چنین گفتمانی در خدمت بازتولید سلطه و نابرابری و نقدناپذیرکردن قدرت است. این نوع روزنامه‌نگاری، جوامع را شفاف و انعکاس‌پذیر و در نتیجه انعطاف‌پذیر می‌کند. اگر منابع رسانه‌ای تحت نفوذ یک ساختار واحد باشند، ماریج سکوت به همگی بی‌مورد افکار و کاهش انعکاس‌پذیری و انعطاف‌پذیری منجر می‌شود و این به رکود و پسرفت دامن می‌زند.

رسانه

سیل ویرانگر «فیک‌نیوزها»



پژمان موسوی

قرار گرفته و در آنالیزها و بررسی‌ها آن چنان که باید به آن توجه نشده است. روزنامه‌نگاران یک اصل اساسی در کار حرفه‌ای خود دارند؛ دقت؛ اصلی که با هیچ اصل دیگری در روزنامه‌نگاری قابل مقایسه نیست و هیچ روزنامه‌نگاری بدون لحاظ‌کردن این اصل نمی‌تواند بر خود عنوان روزنامه‌نگار بگذارد. این‌گونه است که (عموما) خبرها و گزارش‌هایی که روزنامه‌نگاران روی کاغذ می‌آورند و آن را به عنوان «اطلاعات» و «آگاهی» به دست مخاطبان می‌رسانند، بر اساس اصل دقت تنظیم شده‌اند و عموماً «درست» و «دقیق» هستند. روزنامه‌نگاران حرفه‌ای «جنس» خبر را می‌شناسند و به هر شایعه و لاطاناتی عنوان خبر نمی‌دهند. برای روزنامه‌نگاران حرفه‌ای «آبروی افراد» مهم است و «حوزه خصوصی» معنی دارد. روزنامه‌نگاران روی بالا و پایین‌شدن آمارها حساس هستند و «اعداد» برای آنها مهم است. روزنامه‌نگاران روی هر خبر و گزارش‌ی که بخواند منتشر کنند، کنکاش می‌کنند و ابعاد موضوع را با مقامات مسئول و مردم در میان می‌گذارند؛ برای روزنامه‌نگاران حرفه‌ای منابع خبری باید آگاه باشند و هر منبعی، منبع خبر نیست و همه اینها درست ۱۸۰ درجه مخالف آن

چیزی است که این روزها در شبکه‌های اجتماعی در جریان است. اغتشاشی که شبکه‌های اجتماعی و «فیک‌نیوز»‌ها در سپهر اطلاع‌رسانی ایران به وجود آورده‌اند، مانند سیلی ویرانگر دارد همه آبرو و اعتباری را که روزنامه‌نگاران حرفه‌ای در طول سال‌ها به دست آورده‌اند، نابود و مردم را نسبت به کلیت سپهر اطلاع‌رسانی ایران بی‌اعتماد می‌کند. برخلاف شبکه‌های اجتماعی فیک، روزنامه‌نگاران همواره در کانون اتفاقات و رویدادها قرار دارند و دقیقاً به عنوان یک چشم سوم و وجدان بیدار به مسائل نگاه می‌کنند؛ برای آنها منافع مردم بیش از هر چیزی اهمیت دارد؛ درست برخلاف شبکه‌های مجازی که همه چیز در آنها مهم است جز منافع مردم.

آینه‌های محذب

کاریکاتوری‌شدن جوامع



احمد طالبی‌نژاد

● برخی اتفاق‌ها چنان زیربوستی‌اند که کمتر توجه کسی را جلب می‌کنند. کم‌رنگ‌شدن و نابودی تدریجی برخی گویش‌ها و زبان‌های محلی ازجمله این اتفاق‌هاست؛ به عنوان نمونه زبان ولایت ما یعنی ناین که آگاهان می‌دانند شکل کم و بیش استحاله‌شده زبان پهلوی پیش از اسلام است و در شهرستان ناین که وسعتی حدود ۳۲ هزار کیلومترمربع و جمعیتی حدود ۵۰ هزار نفر را شامل می‌شود رایج است یا بهتر بگویم به کار گرفته می‌شود؛ چون در ده‌های اخیر این زبان/ گویش کمتر مورد استفاده بچه‌ها و جوانان قرار می‌گیرد و معمولاً میانسالان و پیران از آن استفاده می‌کنند. به جای این زبان جالب (نمی‌گویم زیبا) که دستور زبان متفاوتی دارد، زبان فارسی معیار یا همان زبان رادیو و تلویزیون مورد استفاده قرار می‌گیرد و اصلاً بچه‌ها از طغولیت تهرانی یاد می‌گیرند؛ برخلاف دوران ما که رادیو و تلویزیون کمتر در زندگی ما نفوذ داشت و به همین دلیل اغلب بچه‌ها تا رسیدن به سن مدرسه گاهی اصلاً فارسی بلد نبودند. اما حالا هم‌وغم پدرها و مادرها این است که مواظب باشند بچه‌شان نایینی یاد نگیرد و حرف نزند و این خود برای پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایی که گاه باید نقش پرستار بچه یا مهدکودک را بازی کنند، دشواری‌هایی به همراه دارد، چون برای آنها فارسی حرف‌زدن دشوار است و اگر هم حرف بزنند، روان و سلیس نیست. برای بچه‌ها هم یادگرفتن زبان پدری (مادری) دشوار است و اگر هم یاد بگیرند، نصفه و نیمه است. در سفری که اخیراً به ولایت داشتم و تقریباً کل خانواده پدری و مادری یکسی، دو روزی دور هم بودیم، بیشتر متوجه این تعارض و تناقض شدم. شلم‌شوریایی بود که نگو و نپرس. پدری یا مادری با فرزندش به فارسی تهرانی شروع به سخن گفتن می‌کرد؛ اما از وسط کار می‌زد به کانال دو و با گویش نایینی ادامه می‌داد. دلم برای بچه‌هایی که اسیر این بلبشوی زبانی شده‌اند سوخت. پیش‌ترها با همان قدیم‌ندیم‌ها اگر کسی به شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کرد، بچه‌هایش فارسی حرف می‌زدند ولی کسی که ساکن خود ولایت بود، زبان اصلی‌اش نایینی بود و زبان دومش فارسی. اما حالا مرزی وجود ندارد. همه به بچه‌هایشان فارسی یاد می‌دهند و البته بچه‌ها به صورت خودآموز با زبان نایینی هم آشنا می‌شوند و... چه باید کرد؟ آیا این تحول و تطور را باید در راستای جهانی‌شدن به فال نیک گرفت؟ آیا جایی مثل فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی باید در این زمینه وارد گود شده، گویش‌ها و زبان‌های بومی و محلی را از مرگ تدریجی نجات دهد؟ آیا این وظیفه میراث فرهنگی است که حواشش به خشت و آجرهای باستانی هست اما از عناصر فرهنگی در حال اضمحلال غافل مانده؟ در همین سفر دیدم که دسته‌های عزاداری به جای طبل و دهل‌هایی که از چوب و پوست درست می‌شدند و پوست‌انداختشان هم آیینی سنتی بود که یک شب تا دم‌مای صبح طول می‌کشید، طبل‌هایی به شجاع یک استخر خاتکی با آرم باماه را با خود حمل می‌کنند، از خود مراسم نگو که کوی و برزن تبدیل شده است به رقابت‌های آشکار دسته‌ها و محله‌ها در زمینه استفاده از امکانات سمعی و بصری و دیگر ابزار جهان الکترونیکی و ویدیتال؛ حتی در همین تهران که خب این رقابت‌ها عمری دیرینه هم دارد. با این جایگزینی‌های عجیب جامعه‌ای مدرن نمی‌شود که هیچ؛ به کاریکاتور تبدیل می‌شود. شهروندان ناین و دیگر شهرهای کوچک ما در گستره ایران امروز به نسخه بدل و کاریکاتور تهرانی‌ها تبدیل شده‌اند. هم در گویش، هم در پوششش و هم در کردار و رفتار. نمی‌دانم مقصر چه کسی و چه نهادی است ولی این را می‌دانم که این دارد در می‌شود. چندی‌پیش در یک برنامه تلویزیونی دیدم که در یکی از روستاهای ازبکستان، مردمان اندکی هنوز به زبان سغدی که در دوران هخامنشیان در نواحی شمال ایران از جمله ازبکستان و تاجیکستان زندگی می‌کرده‌اند و ردیایشان تا قرن‌های ششم و هفتم هجری هم در تاریخ ثبت شده، سخن می‌گویند. اما سال به سال از تعداد گویندگان این زبان کاسته می‌شود. بنابراین دولت خود را موظف به حفظ و حراست از این میراث فرهنگی کرده است. در روستایی حوالی قزوين، اهالی به زبانی سخن می‌گویند که در هیچ جای دیگر ایران به کار برده نمی‌شود. اما این زبان در حال مرگ تدریجی است. در عروسی‌های شمالی دیگر کمتر نغمه‌های محلی می‌شنویم. دیگر کسی قاسم‌آبادی نمی‌رقصد و اغلب از حرکات موزون رقصندگان لس آنجلسی تقلید می‌کنند. در شهرهای گردنشین لباس‌های محلی دارند زیر لباس‌های شهری پنهان می‌شوند و در دیگر جاها نیز این دگردیسی با سرعت در حال انجام است. لابد خواهید گفت مملکت و مردم این‌قدر گرفتاری دارند که این‌جور مسائل تویش گم است. بله می‌دانم ولی یادمان باشد این استحاله هم بخشی از گرفتاری‌های جامعه بلاتکلیف ماست. کاریکاتورشدن چیز خوبی نیست.